

جلسه ۳۶ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام و المسلمین قاسمیان - ۵شنبه ۱ مهر ۹۵

فهرست مطالب

- ۳ * بخش اول - گزارش کوتاه
- ۴ * بخش دوم - مباحث تفسیری
- ۴ مقدمه (در بیان اهمیت بحث بنی اسرائیل)
- ۴ ۱- اتخاذ یک نوع انتخاب (۵۱ بقره: ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ)
- ۵ ۲- جریان مواعده‌ی موسی (ع) (۵۱ بقره: وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً)
- ۵ ۱-۲- چهل روزه شدن مواعده‌ی سی روزه‌ی موسی(ع)، به دلیل سنت امتحان
- ۵ ۲-۲- به جانشینی گماشتن هارون در زمان مواعده
- ۶ ۳-۲- تقاضای موسی برای شهود قلبی نه رؤیت بصری
- ۷ ۲-۳-۱- شهود قلبی
- ۷ ۲-۳-۱-۱- گناه؛ مانع شهود قلبی
- ۷ ۲-۳-۱-۲- رسیدن سطح شهود قلبی ابراهیم(ع) تا عالم امر و ملکوت
- ۸ ۲-۳-۱-۳- برهان در نگاه قرآن، نوعی شهود
- ۸ ۲-۳-۱-۴- اهمیت و اثر تمایلات قلبی
- ۹ ۲-۳-۲- عدم ظرفیت موسی(ع) برای شهود خدا در این سطح
- ۹ ۲-۳-۳- اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ بودن موسی به جایگاه و مقام بالای پیغمبر و آل او
- ۹ ۲-۴-۱- پیش آمدن جریان گوساله‌پرستی در تأخیر ده روزه‌ی موسی
- ۱۰ ۲-۴-۱- ساخت گوساله از اموال مردم موجب ایجاد حبّ مردم به گوساله
- ۱۰ ۲-۴-۲- جریان سامری، جریان نفاق
- ۱۱ ۲-۵- بازگشت موسی (علیه السلام) از مواعده و پشیمانی بنی اسرائیل از گوساله‌پرستی
- ۱۲ ۲-۵-۱- اهمیت دوگان‌های بَبْر (موسی) و بَدُوْز (هارون) در حکومت‌داری
- ۱۲ ۲-۵-۲- اهمیت وحدت ملی، موجب عدم برخورد جدی هارون با گوساله‌پرستی

آیات اصلی: آیات ۵۱ تا ۵۴

سایر آیات: ۳۰ فرقان، ۱۴۲ و ۱۴۳، ۱۴۸ تا ۱۵۴ اعراف، ۲۶۰ بقره، ۱۴ و ۱۵ مطفین.

موضوع اصلی: اتخاذ جریان مواعده ی موسی (ع)

موضوعات فرعی: شهود قلبی، جانشینی هارون، عجل، سامری، نفاق، ولایت، وحدت ملی، اهم و مهم در حکومتداری.

* بخش اول - گزارش کوتاه

جلسه‌ی این هفته به مدت حدوداً ۱ ساعت و ۴۵ دقیقه در محل مسجد امام رضا (علیه‌السلام) با محوریت آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره برگزار شد. در ابتدای جلسه مقدماتی پیرامون اهمیت بحث بنی‌اسرائیل در قرآن طرح شد. دلیل اصلی پرداختن قرآن به این بحث هم این طور بیان شد که چون پیامبر اسلام مانند حضرت موسی موظف به تشکیل حکومت بوده است، و از آنجایی که قواعد و سنن یکسان بر حکومت‌های الهی حاکم است، مباحث بنی‌اسرائیل بسیار مبتلابه مسلمانان خواهد بود.

در تفسیر آیه ۵۱ سوره مبارکه بقره، بیان شد که در معنای اتخاذ نوعی انتخاب نهفته است. و این بدان معناست که جریان گوساله پرستی را به نوعی خود انتخاب کرده‌اید. در ادامه بررسی ماجرای مواعده‌ی موسی (ع) پرداخته شد، از آنجایی که آیات سوره مبارکه اعراف، آیات باز شده این جریان است، وارد فضای این سوره شدند.

در آیه ۱۴۲ اعراف (وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً...)، چهل روزه شدن مواعده‌ی سی روزه‌ی موسی (ع) (که موجب گوساله‌پرستی آنان شد)، دز قالب امتحان تحلیل شد. در این زمان مواعده، هارون جانشین موسی (ع) شد.

در ادامه آیات سوره اعراف، تقاضای موسی (ع) راجع به دیدن خدا مورد بررسی قرار گرفت. جنس این درخواست، از جنس رؤیت بصری نبوده، بلکه نوعی شهود قلبی بوده است. و بیان شد که سطحی که حضرت موسی برای شهود درخواست کردند، خارج از ظرفیت ایشان و در سطح پیغمبر و اهل بیت بوده و نهایتاً خود حضرت موسی، با بیان أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ، بالاتر بودن سطح پیغمبر و آل او را اذعان می‌کنند. در خلال تفسیر این فقره از آیه، بحث شهود قلبی، موانع آن، سطوح آن و بحث برهان به عنوان نوعی از شهود قلبی، به طور جداگانه مطرح شد.

سپس با ورود به آیه ۱۴۸ سوره مبارکه اعراف، پرونده جریان سامری و گوساله‌پرستی باز شد. بیان شد که جریان گوساله، جریان نفاق است و در مقابل ولی الله عمل می‌کند. شناخت گوساله الان، سامری الان، مهم است. بررسی دقیق این موضوع به جلسه آینده موکول می‌شود.

* بخش دوم - مباحث تفسیری

(۵۱ بقره) وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ؛^۱

مقدمه (در بیان اهمیت بحث بنی اسرائیل)

همانطور که گفته شد هرکس بحث بنی اسرائیل و حضرت موسی (علیه السلام) را خوب کار کند، تقریباً بر سرنوشت امت اسلامی واقف می‌شود و از سنن الهی مربوط به مسئله حکومت پیغمبر و تبع آن بهره‌مند خواهد شد. به همان دلیلی که گفته شد که قیام به سیف و تشکیل حکومت در مورد چند پیامبر داریم: حضرت داوود (علیه السلام)، حضرت ابراهیم (علیه السلام)، حضرت موسی (علیه السلام) که به حکومتداری هم می‌رسد و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله). بقیه پیامبران وظیفه ابلاغ و تبلیغ رسالت را داشتند، به عبارتی شبیه یک منبری بودند. به همین دلیل است که همراهی موسی (علیه السلام) با هارون در بحث تبلیغ و ابلاغ، دو نفره است. اما آنجایی که پای حکومت می‌شود، موسی (علیه السلام) در رأس قرار می‌گیرد و هارون تابع اوست. به دلایلی قرآن به بحث بنی اسرائیل مفصلاً می‌پردازد. اولاً؛ همین شباهتی که عرض شد. ثانیاً؛ در روایت هم گفته شده که بنی اسرائیل سرشان را در هر سوراخی بکنند، شما (مسلمانان) هم می‌کنید. ثالثاً؛ قاعده نیز این است که وقتی حکومتی از جنس حکومت‌های اسلامی تشکیل می‌شود، یک سری سنن و قواعدی بر آن حاکم است که در بنی اسرائیل اتفاق افتاده، زمان حضرت رسول هم اتفاق افتاده و در زمان ما هم به همان مناسبتی که در بحث تشکیل حکومت داریم، اتفاق می‌افتد. در ضمن نزول مباحث حکومتی بنی اسرائیل که در ابتدای سوره بقره نازل شده، همزمان است با اوایل تشکیل حکومت توسط حضرت رسول.

۱- اتخاذ یک نوع انتخاب (۵۱ بقره: ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ)

در معنای اخذ و اتخاذ، یک نوع انتخاب گنجانده شده است. شکایت حضرت رسول هم این بوده که قوم من قرآن را مهجور انتخاب کردند و گرفتند. (۳۰ فرقان) وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا؛ در روایات هم هست که «اقاموا حروفه و حرقوا حدوده»، حروفش را اقامه کردند، قرآن را می‌خوانند و قرآن در خانه هر مسلمانی هست؛ اما حدودش را تحریف کردند. این که این قرآن کجا پیاده می‌شود و مربوط به چی هست، اینها از بین می‌رود. گاهی کسی قرآن را اصلاً رها می‌کند و آن را نمی‌خواند، این در معنای مهجور کردن قرآن نمی‌گنجد؛ اما گاهی قرآن را انتخاب کردیم که اینطوری باشد یعنی ظاهرش دستمان باشد و ارتباط با قرآن داشته باشیم، منتها مهجور باشد یعنی با معارفش تماس نداشته باشیم و معارفش هم مبنای نظام سازی، مبنای علوم اجتماعی، مبنای علوم اقتصادی و ... نباشد؛ اصلاً قرآن را اینطور می‌خواهیم که مبنای چیزی نباشد. در حوزه‌ها هم همین‌طور است. این شکایت پیغمبر است.

این اتخاذ یعنی اینکه شما این مدل را انتخاب کردید نه اینکه ناگهان مستضعف شدید و وارد جریانی شدید و یکدفعه گوساله‌پرست شدید. اینطور نبود. البته زمینه‌هایش را داشتند. زمینه‌هایش همان است که وقتی از رود نیل گذشتند به

۱. و چون با موسی چهل شب وعده کردیم، و پس از او گوساله پرستیدید و ستمکار بودید.

موسی(علیه السلام) گفتند (۱۳۸اعراف)... أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ^۲، و از این زمینه سامری استفاده می کند و فضایی را ایجاد می کند که اینها گوساله پرست می شوند.

۲- جریان مواعدهی موسی (ع) (۵۱ بقره: وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً)

باز شده آیات سوره بقره در بحث مواعده، در سوره اعراف آمده است؛ به همین مناسبت وارد این آیات می شویم.

(۱۴۲ اعراف) وَوَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِّقَاتٍ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ؛ (۱۴۳ اعراف) وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تُرَآنِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ^۳

۲-۱- چهل روزه شدن مواعدهی سی روزهی موسی(ع)، به دلیل سنت امتحان

(۱۴۲ اعراف) وَوَاَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ...

[حدود دقیقه ۲۰] خدا کارهایی می کند که در آن امتحانات سخت باشد. مواعده خدا با موسی(علیه السلام) از ابتدا چهل روزه بوده منتها به مردم سی روز گفته شده است. معلوم هم هست که به مردم این مواعده گفته شده بود. یعنی مردم می دانستند که مواعده سی روزه است، چهل روز بودنش را نمی دانستند. از این بحث، امتحان خارج می شود. این که امیر المؤمنین می فرماید که خدا امتحان می کند به چیزهایی که مردم اصلش را نمی دانند، به حج امتحان می کند و ...، به این خاطر است که اصلاً کار خدا امتحان گرفتن است: (۳۰ مؤمنون) ...وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ، این امتحان گرفتن های عجیب و غریب هم کراراً اتفاق می افتد. در مورد ابتلاء حکومت می فرماید: (۱۴ یونس) ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ، حکومت را به دست شما می دهم تا ببینم حالا شما چه می کنید. از طرفی می فرماید که روزهای شنبه ماهی نگیرید، (فتوای به حرمت) از این طرف در روزهای شنبه ماهیها می آمدند روی آب و در روزهای دیگر نبودند: (۱۶۳ اعراف) ...يَوْمَ سَبَّوْهُمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ... (ماهی هایشان روز شنبه دسته دسته سوی ایشان می آمدند، و روزی که شنبه نبود، نمی آمدند).

کسی که وارد جریان خدا شد، با امتحانات مکرر مواجه می شود. تا شما عزمی می کنید که گناه نکنید، اتفاقاً شرایط گناه بیشتر پیش می آید. بازی یعنی اینکه توپ را بیندازی وسط و از اینطرف و آنطرف تکل بخوری، تلاش کنی، نه اینکه همه ی شرایط خوب باشد که بتوانی گل بزنی. اصلاً در این شرایط رشد نمی کنی. در شرایط سخت هست که رشد میکنی.

۲-۲- به جانشینی گماشتن هارون در زمان مواعده

۲. برای ما نیز خدایی بساز، چنانکه ایشان خدایانی دارند...

۳. و با موسی [برای عبادتی ویژه و دریافت تورات] سی شب وعده گذاشتیم و آن را با [افزودن] ده شب کامل کردیم، پس میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان گرفت، و موسی [هنگامی که به میعادگاه می رفت] به برادرش هارون گفت: در میان قوم جانشین من باش و به اصلاح برخیز و از راه و روش مفسدان پیروی مکن. (۱۴۲) زمانی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با وی سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! جمال با کمال ذات بی نهایت را [به قلب من] بنمای تا تو را [به رؤیت ویژه باطنی] بنگرم. خدا فرمود: هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر اگر [پس از جلوه من] بر جای خود ثابت و برقرار ماند، تو هم مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را متلاشی نمود و موسی بی هوش شد، پس هنگامی که به هوش آمد گفت: تو منزه ای [از اینکه مشاهده شوی]، به سویت بازگشتم، و من [در میان مردم این روزگار] نخستین باور کننده [این حقیقت که هرگز دیده نمی شوی] هستم. (۱۴۳)

(۱۴۲ اعراف)... وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ؛

[حدود دقیقه ۳۰] به اندازه سی چهل روز که موسی (علیه السلام) به میقات می‌رود، به جای خودش خلیفه می‌گذارد. چطور می‌شود که پیامبر اسلام برای بعد از خودش فکری نکرده باشد؟! اینجا اصل و رهبر موسی (علیه السلام) است و هارون شیعه و پیرو. موسی (علیه السلام) به مواعده می‌رود تا تورات و قواعد را بگیرد.^۴

علاوه بر آن، از بیان آیه معلوم است که در زمان غیبت موسی (علیه السلام) و خلیفه‌گری هارون مفسدینی هستند در لباس مصلحین که روی هارون فشار می‌آورند.^۵

۳-۲ - تقاضای موسی برای شهود قلبی نه رؤیت بصری

آیه ۱۴۳ اعراف، مثل یک جمله معترضه‌ای است که جریان میقات موسی (علیه السلام) را نقل می‌کند: (۱۴۳ اعراف) **وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ، قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ...**

این تقاضا قطعاً تقاضای رؤیت بصری نبوده است. اصلاً شأن موسی (علیه السلام) این نبود. تناسب حکم و موضوع این را نتیجه می‌دهد. همانطور که وقتی ابراهیم (علیه السلام) می‌فرماید (۲۶۰ بقره) **...لَيْطَمِّنَنَّ قَلْبِي...** این درخواست اطمینان قلب با اطمینان قلب کس دیگری فرق دارد. نمی‌خواهد کیفیت احیاء را ببیند و بداند که مثلاً واقعاً معادی هست یا نه، این اصلاً در شأن ابراهیم (علیه السلام) نیست، می‌گوید خدایا! **تو** چطور اموات را زنده می‌کنی: (۲۶۰ بقره) **...كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...؛** یعنی من هم برای اطمینان قلب می‌خواهم مرده زنده کنم مثل تو، یعنی من بشوم مظهر اسم محیی و خالق. به همین دلیل هست که در ادامه خطاب به ابراهیم (علیه السلام) می‌فرماید: **...ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًا... تو** بخوان، **تو** بشو محیی.^۷ **کما** اینکه خطاب خداوند به عیسی (علیه السلام) اینطور است (۱۱۰ مائده) **... وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي... تو** خلق کردی و خالقی منتها به اذن من. تناسب حکم و موضوع را باید حفظ کرد. گاهی چیزهایی نسبت می‌دهیم به نبی خدا که اصلاً خارج از شأن و مقام اوست. در اینجا هم موسی (علیه السلام) تقاضای رؤیت بصری را ندارد، بلکه مقصود یک نوع شهود قلبی در یک سطح خاص هست.

۴. تورات را با تمام ویژگی‌هایش وقتی می‌خواهند به موسی (علیه السلام) بدهند، با اربعین‌گیری می‌دهند. از آنطرف در مورد حضرت داوود (علیه السلام) هست که (۲۵۱ بقره) **... وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ...** داوود جالوت را کشت بعد خدا به او سروری و حکمت و علم داد. از چنین راهی می‌دهد. این نیست که ما فکر کنیم برای عالم شدن باید دائم در حال مطالعه و این تیپ کارها بود. ما علم آن سویی می‌خواهیم که بدانیم خدا چه می‌خواهد و گرنه که دنیا در علم این سویی و تجربه و این ضرب و تقسیم‌ها و ... از ما خیلی جلوتر هست. ما جنس دیگری از علم را می‌خواهیم؛ این علم گاهی در یک کار اجتماعی به دست می‌آید که باید برود جنگ، یا برود به میقات و اربعین‌گیری.

۵. به این فقره از آیه به صورت مفصل‌تری در جلسه قبل پرداخته شده است.

۶ که در جلسه قبل، با توجه به آیات سوره شوری، راجع به سه نوع تکلم خدا بحثی طرح شد.

۷. (بقره ۲۶۰) **وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ... كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْلِمْتُ نَوْمَانِ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لَيْطَمِّنَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًا وَعَلَّمْ أَنْ اللَّهُ غَزِيْرٌ حَكِيمٌ؛**

و بیاد آور آن زمان را که ابراهیم گفت: پروردگارا نشانم بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود مگر ایمان نداری؟ عرض کرد، چرا! ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد، فرمود: پس چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه کن و هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار آنگاه یک یک آنها را صدا بزنی، خواهی دید که با شتاب نزد تو می‌آیند و بدان که خدا مقتدری شکست‌ناپذیر و محکم کار است.

غیر از شهودهای بصری، نوعی از شهودهای دیگر هم هست که شهودهای قلبی است. کاملاً هم دیدن است. در قرآن هم به اسم دیدن می‌آورد. فهمیدن یا دانستن هم نیست. در شهود، سطح شهود فرق دارد، هرکس به فراخور حال خودش و اندازه ظرفیت خودش شهود می‌کند.

موسی(علیه السلام) سطحی از شهود را می‌خواسته که آن سطح از شهود لایق به حال پیغمبر و امیرالمؤمنین است. این سطح را گفته‌اند هرگز نمی‌بینی. (سطح شهود امیرالمؤمنین در کلامشان این طور است که من اصلاً خدایی را که نمی‌بینم، نمی‌پرستم.) در جواب موسی(علیه السلام) می‌گویند: حد بشناس! و او بعد توبه می‌کند. معلوم است که این حد رؤیت، حدی نبود که موسی(علیه السلام) باید می‌خواست.

۲-۳-۱- شهود قلبی

۲-۳-۱-۱- گناه؛ مانع شهود قلبی

(۱۴مطففین) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ آنچه که کسب کرده بودند، رین و چرک روی قلبشان شد. (۱۵مطففین) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ؛ به واسطه همین ما کَانُوا يَكْسِبُونَ، از پروردگارشان محجوب اند. نکته اینجاست که اینها خودشان محجوب‌اند، خداوند که محجوب نیست.

این آیه نشان می‌دهد که همه می‌توانند حق را شهود کنند، شهود قلبی هم کنند منتها آنچه باعث عدم شهود می‌شود، گناه است. گناه به عنوان رین و چرکی در قلب، پوسته‌ای ایجاد می‌کند که مانع دیدن حق می‌شود. هرچقدر فرد کمتر گناه کند، رین روی قلب کمتر شده و شهود می‌کند. حتی وحی دریافت می‌کند. وحی از جنس تشریحی، بسته شده و دیگر شریعتی نخواهد بود ولی وحی از جنس‌های دیگری وجود دارد. لذا نبوت اعم (به معنای پیام‌گیری مطلق)، هست تا جبرئیل هست، هست تا متقی‌ای که آماده دریافت وحی باشد، هست. فقط کافی است که موج انسان با موج جبرئیل بخورد که بتواند بگیرد این وحی را. این جنس وحی برای همه به یک مناسبتی آماده است.

۲-۳-۱-۲- رسیدن سطح شهود قلبی ابراهیم(ع) تا عالم امر و ملکوت

یک عالمی هست که عالم خلق است و همین عالم مخلوقات است. یک عالم دیگری هست که عالم وراى اینهاست. (۲۱حجر) وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ...؛ صورتی در زیر دارد هرچه که بالاست. هرچیزی که اینجاست به صورت ستونی رفته است بالا. یعنی از ستون‌های آنجا، آمده است پایین؛ یعنی تجلی کرده است، تنزل کرده است. حتی خدا می‌فرماید ما گاو را نازل کردیم. اینکه می‌فرماید ما گاو و آهن، چارپایان و... نازل کردیم، به این معنی نیست که آن را پایین فرستادیم؛ بلکه به این معنی است که اینها از عوالم بالایی کشیده شده آمده در هر مرحله ای شکلی به خودش گرفته و حالا در این عالم اینطوری است. اینکه در روایات داریم قرآن در روز قیامت، به صورت انسانی راه می‌رود. این یعنی اولاً قرآن بخواد به خزینه خودش دربیاد می‌شود انسان، دوماً در مستقیم‌ترین حالتش هم تبدیل می‌شود. اینکه می‌گویند انسان کامل، قرآن ناطق است، اینها عبارت‌های درهم‌تنیده‌ای است.

صورت بالای بالا را ملکوت می‌نامند و امر. (یس ۸۲) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. امر خدا اینطور است که وقتی چیزی را اراده کند فقط همین است که به او بگوید: باش پس وجود یابد. وگرنه بقیه چیزها در عالم خلق كُنْ فَيَكُونُ نیست. مثلاً نسل دهم من نوعی همین الان نمی‌تواند بوجود بیاید و كُنْ فَيَكُونُ نیست. این خاصیت این عالم است. خاصیت عالم

امر اینطور است که كُنْ فَيَكُونُ می‌شود. (یس ۸۳) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ : نشان می‌دهد که هر چیزی ملکوت دارد. که آن امر شیء است. کسی که ملکوت چیزی را بگیرد، سرستون را گرفته است، تمام این پایین تابع آن ملکوت شیء است. آن وقت (۷۵ انعام) وَكَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ: ما یک نوع شهودی به ابراهیم (علیه السلام) دادیم در سطح ملکوت آسمان‌ها و زمین. ابراهیم (علیه السلام) توانست تا این مرتبه شهود کند. ... وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ: و برای اینکه از موقنین باشد. با این ایقان و یقین، شخص نه تنها می‌داند و قبول دارد، بلکه می‌بیند نه با چشم سر، بلکه با قلب.

۲-۳-۱-۳- برهان در نگاه قرآن، نوعی شهود

برهان در زبان قرآن، دیدنی است. (۲۴ یوسف) وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهٍ... او یوسف را قصد کرد و یوسف هم او را قصد میکرد اگر برهان رب را ندیده بود. یعنی جنس برهان از جنس دیدن و چشیدن است. صغری و کبری و نتیجه چیدن، برهان‌هایی است که در فلسفه است. این نوع برهان‌ها باعث دوری از گناه هم نمی‌شوند. توجه داشته باشید که تمایلات قلب است که برهان‌ها را به سمت خودش می‌کشد.

۲-۳-۱-۴- اهمیت و اثر تمایلات قلبی

اعضا و جوارح انسان گماشته‌های قلب هستند. قلب که به سمتی برود، اعضا و جوارح، حتی مغز هم به همان سمت خواهد رفت. اگر قلب به کاری تمایل داشته باشد، تمام برهان‌ها و دلایل آن کار را می‌آورد. اصل کارهای ما، به خاطر تمایل قلب است. حتی از آیات و روایات هم می‌توان استدلال به کارهای متفاوت کرد. به خاطر همین است که روایت داریم که یکی از چیزهایی که از آن می‌ترسم، جدال منافق با قرآن است. منافق طوری با قرآن برخورد می‌کند که نفاق از آن بیرون می‌آید. نه اینکه قرآن موم بی حساب و کتاب است، اما من می‌توانم برخورد بی حساب و کتاب با قرآن داشته باشم. لذا شهود دل، خیلی مهم است و به جد باید دنبال گناه نکردن بود.

دعای آقای حسن‌زاده آملی هم زیباست که می‌گویند الهی مبدأ میل ما عوض کن. چون اگر مبدأ میل عوض شود، همه چیز انسان عوض می‌شود. تمام این نهله‌های فکری و گناه‌هایی که در طول تاریخ بی‌نظیر بوده ولی الان امضای کلی دکتر و مهندس و پروفیسور پای آن هست، به خاطر این هست که قلم دست دل است. دلش این را می‌خواهد، عقلش هم شروع می‌کند به چیدن استدلال. (۱۱۲ انعام) ... يُوحِي بَعْضُهُمْ اِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ... شیطان قول مزخرف و طلائندود شده‌ای را تحویل می‌دهد به طرف. لذا این مزخرفات درست می‌شود. قلم دست شیطان است. روایت است که شیطان تخم می‌گذارد در سینه شخص و در دامن اینها جوجه‌هایش را درمی‌آورد. شیطان حرف می‌زند با زبان این شخص، شیطان می‌بیند با چشم او. وقتی که شیطان شروع می‌کند به جوجه‌کشی در دامن کسی، یعنی او را به لحاظ قلبی آلوده می‌کند، به لحاظ دامن هم پاکدامنی را از او می‌گیرد و به لحاظ گناه او را آلوده می‌کند.

این مسیر قلب، شهود قلب، رین قلب، عمل شیطان با قلب، ایمان با قلب، اینها به خاطر اهمیت این بحث است. لذا باید توقع‌مان را ببریم بالا. این مسیر باید برای مؤمن باز شود و باید به شهود قلبی برسد. باید به جایی برسد که وقتی می‌گویند خدا، تا یک حدی و با یک مناسبتی خدا را شهود کرده است. (۶۴ نساء) ... لَوْجَدُوا اَللَّهَ... باید خدا را وجدان کرد. دقت داشته باشید که ائمه این برهان‌ها را برای منکرین می‌آوردند.

(۱۴۳ اعراف) ... قَالَ لَنْ تَرَانِي...؛

لَنْ تَرَانِي به این معنی نیست که من اصلاً دیدنی نیستم. درست است که «لَنْ» در معنای نفی ابد است. منتها نفی ابدیایی هست در قرآن که غایت دارد. مثال: (طه ۹۱) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ غَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ. ^۸ گاهی «لَنْ» صرفاً تأکید در نفی است. در اینجا یعنی صرفاً، الان و در این موقعیت تو نمی بینی مرا، نه اینکه من دیدنی نیستم و یا در آخرت هم مرا نمی بینی. در ادامه می فرماید: وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنَّ اسْتَقْرَرَ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي: اگر جبل توانست روی تجلی من خودش را حفظ کند، مرا می بینی. بعد هم که کوه نتوانست تحمل کند پس این دلیلی هست که مرا نمی بینی. ولی در سوره مبارک حشر می فرماید (حشر ۲۱) لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، اگر این قرآنی را که به تو پیغمبر دادیم به کوه می دادیم، کوه می پاشید. کوه تحمل نمی کند؛ اما پیغمبر تحمل کرد قرآن را و قرآن بر قلب او نازل شد. این یک سطح دیگر از شهود را می خواهد که موسی(علیه السلام) نداشت. هر کس به اندازه کانال وجودی خودش، درک و فهم پیدا می کند. یک موقع خدا به موسی(علیه السلام) می فرماید (طه ۱۴) ... لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي...، این در یک سطحی است. یک موقع به پیامبر می فرماید (۱۹ محمد) ... فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ...، این خطاب به پیامبر در یک سطح دیگری است.

۲-۳-۳ - أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ بَدَنَ مُوسَىٰ بِه جايگاه و مقام بالای پیغمبر و آل او

(۱۴۳ اعراف) ... فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا... چون پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را متلاشی نمود. ... وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا... و موسی بی هوش شد. ... فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ... پس هنگامی که به هوش آمد گفت: تو منزهی از اینکه مشاهده شوی، [به سویت بازگشتم. ... وَأَنَا أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ: و من [در میان مردم این روزگار] نخستین باور کننده [این حقیقت که هرگز دیده نمی شوی] هستم.

اولین مؤمن هستم به اینکه این سطح از رؤیت را من نمی توانم داشته باشم. و اولین مؤمن هستم به پیغمبر و آل پیغمبر. می گویند پیامبر به کُنه عقلش با احدی صحبت نمی کرد. آل پیغمبر هم به دلیل «انفسنا»^۹، جدا می شوند و جزو خود پیغمبر هستند. به دلیل «انفسنا»، آن مرتبه از شهودی که پیغمبر دارد، علی(علیه السلام) هم دارد. پس وَأَنَا أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ به اینکه این سطح از شهود را من موسی نمی توانم داشته باشم، وَأَنَا أَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ به پیغمبر و آل او که این سطح از شعور را دارند و بالاترند.

۲-۴ - پیش آمدن جریان گوساله پرستی در تأخیر ده روزهی موسی

در مورد گوساله پرستی یک بُعد تاریخی وجود دارد که اصلاً چطور این اتفاق افتاد و ... اما بحث مهمتر این است که گوساله پرستی در مقابل چه امری اقامه شد؟ در چه فضایی اقامه شد؟ اگر این سوال پاسخ داده شود، معلوم می شود که گوساله این زمان چیست و سامری هایی که این کار را می کنند در این زمان، چه کسانی هستند و توبه این جریان ها چیست. چندین آیه هست که قرآن اینها را به هم کد کرده که در واقع اینها مثالی (ثنو و منعطف به هم) محسوب می شوند.

۸. گفتند : ما همچنان او را عبادت می کنیم تا موسی به نزد ما برگردد.

۹. اشاره به آیه (۶۱ العمران) فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا وَنِسَاءَ كُمْ وَنِسَاءَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ؛

جریان گوساله پرستی در مقابل ولایت و ولیّ الله علم شده است. توجه شود با اینکه اصل و ستون دین بحث ولایت هست، اما راه اهل بیت برای دفاع از آن، سبّ و توهین نیست. شاید روش علما بوده، اما روش اهل بیت، این نبوده است.^{۱۰}

۲-۴-۱ - ساخت گوساله از اموال مردم موجب ایجاد حبّ مردم به گوساله

(۱۴۸ اعراف) وَأَتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ... دقت کنید که اینها خودشان انتخاب کردند... مِنْ حَلِيَّتِهِمْ... سامری گوساله را از زیورآلات و اموال اینها ساخت. ...عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ...^{۱۱} بعضی به این معنی گرفته‌اند که یک مجسمه‌ای بوده که سوراخی داشته که از آن بانگ گاو درمی‌آمده. گویا یک کار مهندسی بوده است.

سامری گوساله را از اموال اینها می‌سازد. اگر بخواهند گوساله بسازند، چیزی نمی‌سازند که مشارکت مدنی در آن نباشد، چیزی نمی‌سازند که علاقه‌مندی به آن نباشد. چرا اینقدر حبّ یک گوساله اتفاق افتاد؟ مگر چه بود که می‌فرماید: (۹۳ بقره)... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ... (و علاقه بگوساله در دل‌هایشان جای گیر شد)؟

کار سامری کار زیبایی است. کاری که او می‌کند این است که حبّ مردم را درگیر می‌کند. از آنچه که مورد علاقه و جذابیت خود مردم هست استفاده می‌کند. چیزی درست می‌کند که در آن مشارکت مدنی مردم هست. اتفاق نامیمونی می‌افتد از مشارکت مدنی بنی‌اسرائیل. برای اینکه نشانه‌های حیات هم داشته باشد (۹۶ طه)... قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ... هم در آن به کار می‌برد.^{۱۲} یعنی از مواردی که کلاً موجب احیا می‌شود، استفاده می‌کند.

۲-۴-۲ - جریان سامری، جریان نفاق

این فقره از آیه (۹۷ طه)... ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا.^{۱۳} (یعنی پودر و خاکسترش می‌کنیم) نشان می‌دهد که طلا به شکل فیزیکی نبوده، چون طلا ذوب می‌شود. این اتفاق، اتفاق خیلی مهندسی شده‌ای نبود. سامری تولید گوساله‌ای می‌کند که قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ را هم گرفته است.

۱۰. اهمیت ولایت:

توحید را عملیاتی کنید می‌شود ولایت، ولایت را نظری کنید می‌شود توحید. ولایت معادل رسالت است که (۶۷ مائده)... وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ... اگر این را نرسانی اصلاً رسالت یعنی هیچ؛ رسالت جز این نیست. در بحث اجتماعی این ضابطه وجود دارد که باید امامی وجود داشته باشد و اجتماع حول آن امام شکل بگیرد. این امام، یا منشأ آسمانی دارد یا منشأ زمینی؛ اما در هر صورت امام است. (مائده)... فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا... (که در آیات ولایت آمده) اگر آب نبود، شما با خاک پاک تیمم کنید. یک وقت یکی منشأ آسمانی است و آب است و از آن بالا می‌آید. به خاطر همین هم از امام زمان (عج)، تعبیر به آب شده است. اگر نبود، بالاخره نمی‌شود که نماز بخواند، باید بیاییم دنبال منشأ زمینی. یک صَعِيدًا طَيِّبًا پیدا می‌کنیم و تأمم و تیمم به او می‌کنیم. (تأمم و تیمم به یک معناست: امام و مقصود قراردادند). به فرموده حضرت آقا نمی‌شود از نظر مقام و رتبه، امام خمینی (ره) را با امام علی (علیه السلام) مقایسه کرد؛ همانطور که نمی‌شود مقایسه کرد شعاع نوری در ته چاهی را با خورشید تابان. اما به هر حال نمی‌شود که نماز نخواند. مثلاً به جای آنکه به آن شعاع ته چاه تأمم و اتخاذ امام کنیم، به لجنی تأمم کنیم. بالاخره امت امام لازم دارد. (۱۷۱ اسراء) يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ... (روزی را که هر قومی را با امامشان می‌خوانیم...)، نشان می‌دهد که هر کس امامی دارد.

۱۱. و قوم موسی پس از [رفتن] او [به میعادگاه پروردگار]، از زیورهای خود مجسمه گوساله‌ای ساختند که صدای گاو داشت!

۱۲. (طه ۹۶) - قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي ؛

گفت: چیزی را که آنها ندیدند دیدم و از جای پای فرشته مرسل کفی بر گرفتم و آن را در قالب گوساله انداختم که ضمیرم برای من چنین جلوه‌گر ساخت.

۱۳. (طه ۹۷) - قَالَ فَأَذْهَبُ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ تَخْلَفَنَّهُ وَنُنْظَرُ إِلَىٰ إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا؛
گفت: برو که نصیب تو در زندگی این است که (هر کس به تو نزدیک شود) مرتب بگویی با من تماس نگیر، و موعودی داری که هرگز از آن تخلف نکنند، خدایت را که پیوسته به خدمتش کمر بسته بودی بنگر که آن را بسوزانیم و به دریا بریزیم و پراکنده‌اش کنیم پراکندگی کامل.

مهم این است که سامری و گوساله امروز را پیدا کنید. و در مقابل ولی الله علم کردن گوساله را دریابید. سامری‌ها خودشان در صحنه نیستند. آنها گوساله‌ای را در مقابل ولی الله می‌فرستند به میدان. سامری‌ها صحنه‌گردان‌های گوساله‌ها هستند. دعوت می‌کنند به گوساله نه به خودشان. منتها زمام گوساله در دست خودشان است. اینها مهم است.

گوساله پرستی جریان نفاق است در جامعه. در این جریان نفاق عده‌ای بانگی جدید بلند کردند که در آن اَثْرِ الرَّسُولِ هم هست (و به خاطر همین اَثْرِ الرَّسُولِ آن بانگ را دارد). سامری هم در پشت صحنه آن را به عنوان اله جدید معرفی می‌کرده و می‌گفته (۸۸طه)... هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى... یعنی خود پیغمبر هم در این مبنا عمل میکند (اله موسی) و این هم جزو مبانی موسی است. یک چیزی که قابل پذیرش هم بوده است. بنی اسرائیل که می‌دانستند موسی (علیه السلام) به میقات رفته است اما این گوساله اینقدر قدرت داشته که به عنوان مبانی خود موسی مطرح شود.

۲-۵- بازگشت موسی (علیه السلام) از مواعده و پشیمانی بنی اسرائیل از گوساله پرستی

بعد بنی اسرائیل پشیمان می‌شوند (اعراف ۱۴۹) -وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (و هنگامی که به شدت پشیمان شدند [و به باطل بودن گوساله پرستی آگاه گشتند] و دانستند که قطعاً گمراه شده اند، گفتند: اگر پروردگاران ما به ما رحم نکند و ما را نیامرزد، یقیناً از زیانکاران خواهیم بود.) اما توبه اتخاذ گوساله در مقابل ولی الله این است که همدیگر را بکشند که توبه عجیب و غریبی است (آیات سوره بقره) .

(اعراف ۱۵۰) وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^{۱۴} (اعراف ۱۵۱) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ: گفت: پروردگارا من و برادرم را بیامرزد و ما را به رحمت خویش در آر که تو از همه رحیمان رحیمتری. (اعراف ۱۵۲) إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ: کسانی که گوساله پرستیدند بزودی خشم پروردگارشان با ذلتی در زندگی این دنیا به آنها می‌رسد، و دروغ‌سازان را چنین سزا می‌دهیم. (این آیه در وصف کسانی است که حتی توبه هم کرده اند. ولی به لجاجت زندگی دنیا در یک ذلتی به سر خواهند برد.) (اعراف ۱۵۳) وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ: و کسانی که کارهای بد کرده و پس از آن توبه آورده و مؤمن شده‌اند پروردگار تو از پی آن آمرزگار و رحیم است.

(اعراف ۱۵۴) وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسُخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ: و همینکه خشم موسی آرام گرفت لوح‌ها را بر گرفت که مکتوب آن برای کسانی که از پروردگار خویش می‌ترسند هدایت و رحمتی بود.

۱۴. و هنگامی که موسی (پس از آگاهی از آن پیش آمد خطرناک) خشمگین و بسیار اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: پس از من بد جانشینانی برایم بودید، آیا [با پرستش گوساله] بر فرمان پروردگارتان [که در تورات آمده] پیشی گرفتید [و صبر نکردید تا من بیایم و فرمان خدا را به شما ابلاغ کنم؟] و الواح را افکند و سر برادرش را گرفت [و با خشم] او را به سوی خود می‌کشید. [هارون] گفت: ای فرزند مادرم! این گروه مرا ناتوان و زبون شمردند، و نزدیک بود مرا به قتل برسانند، پس مرا با مؤاخذه کردنم دشمن شاد مکن، و [هم طراز] با گروه ستمکاران قرار مده.

سامری به دلیل اینکه آدم موجهی بود، موسی (علیه السلام) او را رها کرد. با نوع برخوردی که موسی کرد سامری منزوی شد. اما گوساله را با آتش کشید.

۲-۵-۱- اهمیت دوگان‌های بُر (موسی) و بدوز(هارون) در حکومت‌داری

هارون در اینجا کار اشتباهی نکرد. اینجا یک غضب غیر منطقی و نیاستی از طرف موسی (علیه السلام) اتفاق می‌افتد. البته این غضب را در رتبه حساب کنید. نظر علامه هم همین است. حضرت موسی (علیه السلام) حضرت بُرّی است. در کنارش یک حضرت بدوز هم باید باشد که آن هارون است. در روایات هم، حضرت هارون، حضرت رحمت است. کنار پیغمبرِ بدوز، یک امیرالمؤمنین ببر هم لازم است. این دوگان‌های این طوری مهم است. در عالم سیاست هم پلیس خوب و پلیس بد مطرح است. برای حکومت‌داری این دو لازم است. حالت حضرت موسی (علیه السلام) یک نوع قهر و غلبه است.

۲-۵-۲- اهمیت وحدت ملی، موجب عدم برخورد جدی هارون با گوساله‌پرستی

هارون این را می‌گوید که این وحدت ملی مهم است و این را من باید نگه می‌داشتم. این را دقت کنید! ممکن است گوساله برجام باشد. ممکن است وحدت ملی را حول این بتوانند نگه دارند.^{۱۵} اهمیت وحدت ملی چنان است که حضرت امیر به قضات‌شان دستور می‌دهند که اگر عدالت شما باعث شد امنیت جامعه به هم بریزد، این کار را نکنید. وحدت را به هم بریزد، این کار را (اجرای عدالت را) نکنید.

گاهی راجع به امیرالمؤمنین چیزهایی می‌گوییم که درست نیست. مثلاً علی (علیه السلام) به عثمان بن حنیف نامه می‌نویسد، توبیخ جدی‌اش می‌کند، اما او را عوض نمی‌کند. به کمیل هم همینطور. این نامه‌ها هم بعداً پخش شده است. این‌ها نامه‌های شخصی و خصوصی بوده است. در زمان خلفا، سر بحث وضو گرفتن، سر بحث مس علی الخفین، سر کوچکترین مباحثی، حضرت امیر (علیه السلام) موضع سخت می‌گرفتند. منتها وقتی حکومت را در دست می‌گیرد، سر بحث جماعت نخواندن نافله، حضرت می‌بیند که لشگرش از هم می‌پاشد می‌فرماید، نوافل را همان جماعت بخوانید. بالاخره حکومت می‌خواهد انجام شود یا نه؟ عدالت سر جای خودش اما اولویت‌ها و اهم و مهم دین کجاست که باید جاهایی کوتاه آمد. اینها هم باید مشخص شود. ما متأسفانه ضعف اجتهاد داریم در این زمینه‌ها. یعنی ما مجتهد تاریخ نداریم که بررسی کند که اهم مهم دین کجاست که باید در مقاطعی کوتاه بیاید حتی نسبت به گوساله پرستی.

^{۱۵} اینکه ولی چه کار می‌کند و اگر دیگری بود چه می‌کرد، این مهم نیست. مهم تبعیت است. گاهی می‌شود یقین کرد که اگر امام (ره) بود کار دیگری می‌کرد. جواب من به پیامک‌هایی که در فتنه ۸۸ به این مضمون می‌آمد که اگر امام بود چه می‌کرد، این بود: «حیرت سهم کسانی است که امامشان مرده.» چه کار داریم که اگر امام بود چه می‌کرد. مثل این است که در زمان امام رضا (علیه السلام) فکر کنیم که اگر حضرت رسول بود چه می‌کرد، خب ببینیم امام رضا چه کار میکند دیگر. اگر این جریان ولایت به عنوان یک جریان ضابطه‌مند زنده وجود دارد به خاطر همین چیزهاست. وگرنه می‌گفتند این قانون، این پیغمبر و این هم تاریخ پیغمبر، بروید عمل کنید دیگر. اینطوری نیست. ما امام حی و زنده لازم داریم و امام حی در اختیار.

جلسه بعد توضیح خواهیم داد که این جریان گوساله، جریان نفاق است و در مقابل ولی الله عمل می کند. شناخت گوساله الان، سامری الان، مهم است. اینهاست که قرآن را زنده نگه می دارد و گرنه قرآن در نقطه تاریخی خودش می میرد. بدون توجه به این نکات، جریان گوساله سامری، تنها یک جریان جالب است و همین.^{۱۶}

صلوات!

۱۶. این ها بحث های بسیار مهمی است در بحث فقه الاداره که کار نکردیم. اینکه اهم و مهم حکومت کجاست و سبک اداره حکومت توسط حضرت امیر چطور بوده است. این سبکی که ما از ائمه تصور می کنیم و دوست داریم که اینطور باشند، حقیقت ندارد. در جریان امام حسن(علیه السلام)، خطاب السلام علیک یا مذل المؤمنین را نزدیکترین یاران (مثل حجر بن عدی) به حضرت می گفتند. دوست داشتند که حضرت بجنگد. بعضی ها در قبول ولایتعهدی توسط امام رضا(علیه السلام)، به ایشان شک کردند. اجتهاد در تاریخ و سیره خیلی مهم است. اما متأسفانه اگر بگویم این اجتهاد را نداریم، هیچ سخنی به گزافه نگفتم. فقه الاداره، فقه العداله اینها مهم است. اینکه عدالت اجتماعی چیست از نظر اجتهادی و